

احوال و آثار شیخ محمد کاظم سمندر

سهیل سمندری

واژه سمندر

واژه سمندر در کتاب‌های لغت نام جانوری است که در آتش زیست می‌کند و اگر از آتش بیرون آید می‌میرد. این نام طیّ قرن‌ها در دیوان شعراء و یاکتاب‌های عارفان به شخصیتی که نمونه‌کاملی از جانبازی و عشق و فدا است تعبیر شده که مردانه در آتش محبت می‌سوزد و دم بر نمی‌آورد. حضرت بهاء‌الله کلمه سمندر را از القاب مقدسه خود مقرر فرمودند، قوله جلّت عظمته: «باری، نه چنان سدره عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب‌های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور نشانند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرر نگزیند...»^۱ در سال ۱۲۸۳ قمری مطابق ۱۸۶۶ میلادی ایام تشریف‌فرمائی ادرنه این لقب عالی متعالی خود را به یکی از بندگان آستان یعنی شیخ محمد کاظم قزوینی که آن ایام معروف به ابن نبیل و جوانی بیست و دو سه ساله بود فضلاً عنایت فرمودند.

خانواده و اعقاب

جناب سمندر فرزند ارشد حاجی شیخ محمد نبیل اکبر قزوینی فرزند حاجی رسول ابن حاجی رضا که از اعیان و تجار معتبر بوده‌اند می‌باشد. این طایفه اصلاً از نفوس آزاده مقتدره سیستان و زابلستان بوده‌اند و به اشاره صفویّه در روزگاری که پایتخت دارالسلطنه قزوین بوده به این خطّه آمده‌اند.^۲

حاجی رسول اواخر ایام تقریباً مدّت بیست و دو سال در کربلاء مجاور و به عبادت و ذکر و ثنا مشغول و مشعوف بود، از طالع نیک و اقبال بلند بارها هنگام تشریف‌فرمائی طلعت اعلیٰ به مرقد مطهر حضرت حسین علیه السّلام در حال توجّه و مناجات به لقای مبارک فائز، مجذوب و مفتون جمال و جلال و حالات حضرتش می‌گردد و در موردی اظهار می‌دارد «گمان ندارم که ایشان اذعائی کرده باشند و اگر بر من معلوم شد که صاحب ندا و ادّعا آن سید بزرگوار است او را دروغگو نمی‌دانم و آن چهره و جبین جز به صدق مبین تکلم نمی‌فرماید.»^۳ آخوند ملاً جعفر قزوینی در تاریخ خود مرقوم فرموده: «حاجی رسول والد حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی مجاور کربلای معلّٰی به حقیر گفت: ... نزدیک عرفه جوانی سید و تاجر، لباس تجارت در بر، از اهل شیراز... آمدند به زیارت جامعه کبیر مشغول گردیدند، ملکوتیان، جبروتیان، قدوسیان و ناسوتیان حیران جمال و زیارت او بودند، ارواح تمامی متوجّه او بودند و از زیارت بازماندند...» اگر زیارت آن است که او به عمل می‌آورد، چگونه جمیع مشایخ کربلاء و نجف و علمای ایران که به حرم امام حسین می‌آیند و زیارت می‌کنند خود را زائر می‌دانند، الحقّ زائر حقیقی نیستند.^۴ «باری، مرفوع والد در ایام جوانی بعد از استماع علوم و حکم و زهد و تقوای محکم مرحوم شیخ اجلّ امجد شیخ احمد احسائی... از افراد ارادت‌کیشان ایشان مذکور شدند و بعد از شیخ... به سید مرحوم... ارادت می‌ورزیدند... چنانچه اولاد ذکورشان نمی‌ماند، استدعا از جناب حاجی سید کاظم مرحوم نمودند و ایشان دعا نموده این علیل را حقّ جلّ ذکره مرحمت و عطا فرموده و به نام مبارک سید مرحوم علیه بهاء الله... این بنده را نامیدند... و در هفدهم شهر محرّم سنّه ۱۲۶۰ تولّد حقیر شده...»^۵ مطابق ۱۸۴۴ میلادی. «باری، بعد از فوز به ایمان مرحوم ابوی کراراً به حضور مبارک حضرت اعلیٰ جلّ ذکره موقّ به شرفیابی شده بودند از جمله در خود تبریز و در جبل ماکو و چهریق مشرفّ شده‌اند... و منجذب حالات و شیفته عنایات لانهایات بودند و به جوهر بندگی و عبودیت به قدر استطاعت خود بندگی می‌ورزیدند...»^۶

کودکی و نوجوانی

چون تولّد سمندر به فضل جلیل اکبر در سال ظهور بود به عنایت الهی مقدر گشت که این طفل علاوه بر آغوش خاندان مؤمن و موقن به لقای نفوس مقدّسه اولیّه فائز و در دامان حروفات مبارکه حیّ رشد و نما نماید و از اوان کودکی به مشاهده بلایا و رزایای وارده بر پدر مهرپرور و خانواده و استماع مصاعب و متاعب عظیمه یوم ظهور و احاطه آتش سوزان امتحانات شدید چون شمشیر آبدیده و سمندر زاده در نار مشعل گردد. اکنون از تاریخ سمندر اشاره‌ای به این دوره می‌شود:

«در آغاز ظهور نقطه اولیٰ جلّ ذکره الاعلیٰ... جناب والد... در اوقات توقّفشان در قزوین که آن زمان مقرّ مبلّغین و معبر زائرین و مسافرین نقطه آذربایجان بوده با اکابر و علماء و اعظام فضلاء اصحاب اولیّه مانند حضرت باب‌الباب و حضرت وحید اکبر و جناب ملاً عبدالجلیل ارومیه‌ای و حضرت ملاً باقر حرف حیّ و آقا میرزا محمد علیّ قزوینی و حاجی ملاً علی برغانی و جمعی

دیگر از مشایخ عرب و سادات و علماء عجم و غیرهم مصاحبت و معاشرت داشته‌اند... و جمعی که خود این علیل به خاطر دارم که در این بیت ملاقات نموده تشریف آورده‌اند... اول حضرت مستطاب اجلّ آقای حاجی سید علیّ خال علیه سلام الله است که عمامه سبز در سر و لباس نجیب تجارتی در بر داشتند، خود بنده میان درگاه اطاق ایستاده بودم که مرحوم حاجی محمد حسن زرگر خالو با نهایت خضوع به زیارتشان آمدند. خواست دستشان را ببوسد، ایشان آهنگ بوسیدن پای او را نمودند... دوّم جناب مستطاب علامه العلماء الرّاشدین ملاّ یوسف علی اردبیلی... گاهی مرا روی زانوی خود نشانیده اصول مراتب توحید می‌پرسیدند، چون عرض می‌کردم مسرور می‌شدند و نوازش فرموده چائی می‌دادند. سوّم جناب مستطاب اعلم العلماء و افضل الفقهاء التحریر الشّهریر الکریم ملاّ شیخ علی ترشیزی ملقب به شیخ عظیم بودند که مأمور به نداء ظهور قائمیت شدند... چهارم سرکار جلالتمدار حاجی سلیمان خان... بودند و عرش اطهر را بعد از شهادت کبری به دست آوردند... و قصه شهادت آن مشعل بزم محبت زینت تواریخ داخل و خارج و روشن‌تر از آن است که محتاج به بیان باشد... پنجم جناب الاجلّ الاکرم آقا میرزا علی سیّاح مراغه‌ای بودند که حضرت ربّ اعلیّ جلّ و علا به ایشان فرموده بودند که شما به حضور من یظهروه الله مشرف می‌شوید... ششم حضرت مستطاب الافخم آقا میرزا اسدالله خوئی ملقب به دیان بودند و مخاطب به خطاب مستطاب "ان یا حرف الثّالث المؤمن بمن یظهروه الله"... هفتم معجم معارف روحانیّه و مخزن اسرار ربّانیّه جناب ملاّ عبدالکریم قزوینی کاتب بیان بودند... و از سرّ و حکمت شهرت نام مرآت باخبر و آگاه... هشتم جناب جلالتمآب کریم خان متخلّص به بهجت که از رؤسای ایل مافی قزوین و پسر عمّ مرحوم نظام السّلطنه و خوش‌خط و با فضل و کمال و شاعر و با جلال... که سفری به طهران رفته و قصیده مدحیه در وصف طلعت ابهی گفته و در حضور مبارک خوانده که فرد آخرش این مضمون بوده که مرا از این آستان دور و از این در مهجور و محروم مفرما... نهم جناب حاجی عبدالکریم مشهور به باغباناشی که از اعظام و اکابر و اعیان تجار بودند و در ثروت و غنا و زهد و تقوی اشتهار داشتند... در اصفهان جناب آقا محمد مهدی [فرزند ایشان] به حضور مبارک حضرت اعلیّ جلّ ثنائه مشرف می‌شود... همواره به انجذاب و اشتعال در امر الهی می‌گذارید تا در قلعه مازندران بعد از خدمات نمایان به شهادت رسید... باری، به همین چند نفر که اکبر و اشهرند اکتفاء نموده از ذکر سائرین که درست در خاطر نیست صرف نظر می‌شود... و حضراتی که عرض شد مثل خواب به خاطر دارم و محلّ شرفیابی خود را در حضورشان نیز فراموش نکرده‌ام چه که طفل بودم و بعضی از آقایان مذکور تلطفاً مرا بغل می‌گرفتند، و چون حبّ فطری و قلبی بوده اسامی مبارکشان با صغر سنّ ملکه شده و مراحمشان فراموش نگشته است.»^۷

کم‌کم سمندر بزرگ‌تر شده از خانه و آشیانه بیرون آمده آماده برخورد با جامعه می‌شود و آنچه را که عشاق حقّ و مظاهر مقدّسه‌اش دیده و شنیدند و در آتش بغض و کین و عداوت معاندین

ساختند و ساختند و صد هزار جان شیرین باختند تا امانت مقدسه الهیه یعنی هیکل امر اقدس ابهی را در کمال جمال و جلال به دست ما سپردند، مشاهده کند و خود را به تدریج برای تحمل آتش خروشان امتحانات گوناگون در میدین وسیعه خدمات عظیمه آماده نماید. اینک آنچه خود مرقوم فرموده:

«و این بسی معلوم است که در ایران اطفال مردمانی که به این اسم [بابی - بهائی] موسومند در معابر و اسواق غالباً معاف نیستند، یعنی اطفال و جهال به اذیت لسان لامحاله غالباً می پردازند خصوصاً در اوقاتی که گرفت و گیری و حادثه و حرفی باشد این مطلب اختصاصی می یابد و خود این علیل از طفولیت بسیار مبتلی به استماع مزخرفات شده ام تا به حالا که باز گاه گاهی می شنوم ولیکن یک فقره از آنها که خیلی حکایت دارد می نویسم که به یادگار در صفحات روزگار بماند. به خاطر دارم وقتی را که در صغر سن بودم و به تکلیف نرسیده بودم و والد مرحوم نیز در سفر بودند وقتی برای خریدن چیزی درب دکان بقال سرگذر خودمان می رفتم چند نفر مردمان بی کار نیز حول حوش آن دکان نشسته بودند؛ از دور که مرا دیدند ظاهراً مواضع نمودند که یکی از آنها بر اذیت من قیام و اقدام نماید. خلاصه نزدیک دکان که رسیدم یکی از آنها که مردی قوی بود بدون سؤال و جواب، محض کسب ثواب یک سیلی ناصواب به روی این بنده زد. به خاطر دارم که بقال چون دانست با او اشتغال داد و ستد دارم ممانعت نمود که چه کار دارید، واگذارید. بنده نیز به استظهار کاری که داشتم به بقال نزدیک شدم و وجه داده تا آنچه می خواستم بخرم. در این وقت تا متاع کشیده و خریده شود آن حضرات با هم صحبت می داشتند در باره من و من به گوش خود می شنیدم. یکی گفت آیا این حرامزاده است یا خیر. دیگری در جواب گفت اگر قبل از بابی شدن پدرش نطفه اش منعقد شده است حرامزاده نیست و هر گاه بعد از اقبال نطفه اش بسته شده است حرامزاده است. و این سخن با اینکه حالا سی سال متجاوز است که گفته شده به هیچ وجه از خاطر من نرفته است. خلاصه برای اطلاع تحریر شد و بس. و الحمد لله تعالی که اغلب اشخاصی که در این امر مبارک سبب اذیت و صدمه شدند از اعلی و ادنی صرفه ای نبردند... فنا و هباء شدند و اگر تفصیل هر یک نوشته شود که دیده ایم و شنیده ایم این اوراق کفایت ننماید. خلاصه بعضی از آن اشخاص دیده شدند که به کمال فقر و فلاکت به موت و هلاکت رسیدند.»^۸

والد ماجد سمندر، جناب نبیل اکبر، هیچ گاه از تعلیم و تربیت فرزند دلبنده غفلت نمی ورزید. با وجود اشتغال به تجارت و اسفار متعدده و احاطه اعداء از هر جهت همواره در تزئید معلومات او می کوشید و به ندرت اوقات فراغت به مذاکرات عادی می گذشت. زیارت کتاب مستطاب بیان و تلاوت آثار مبارکه حضرت جانان و استماع حکایات رجال در میدین تبلیغ و خدمت و جانفشانی ابطال در صحنه وسیع مبارزه و شهادت روز به روز بر معلومات و نیروی روحانی او افزوده، آتش شور و شعف و آرزوی موقفیت در اعلائی امر حضرت اعلی روح ما سواه فداه را در سینه و قلبش شعله ور می کرد و در حقیقت او را برای آینده ای بزرگ آماده می نمود. این حکایت مبین این معنی

است:

«... به خاطر دارم وقتی را که هنوز این علیل طفل بوده و فرق مابین خوب و بد نداده و از بیان اطلاع درست نداشته سخن در خصوص آیات الله به میان آمد در حضورشان [جناب نبیل]. بنده ذکر کردم که نمی‌دانم فرق ما بین آیات طلعت اعلیٰ جلّ ذکره و شأنه با آیات مرآت چه چیز است. به کمال عقیدت [و] آزادی حقیقت بیان کردند که آیات نقطه به منزله مولی و آیات مرآت به منزله عبد رقی است چنان که خود نقطه شمس حقیقت و مولی است و مرآت عبد رقی و بنده او است و امثال این کلمات مکالمه شد و به واقع بعد از زیارت بیان و دقت در ابواب بیان ملاحظه شد که اصل جوهر مذهب بیان همین است و حال اینکه آن زمان که این مذاکره شد ابداً امر مبارک ابهائی من دون حجاب مذکور نه و معلوم نبود...»^۹

دوران جوانی

چون به مرور ایام سمندر به سوی نوجوانی گرائید و از حدود و قیود طفولیت و صباوت رهید جناب نبیل، این نهال مشتاق مراتب کمال را، به تبریز که مرکز تجارت ایشان از زمان تشریف‌فرمائی هیکل مبارک به خطه آذربایجان بود برده و از حضرت ملا علی اکبر اردستانی تقاضا نمودند که ایامی چند تعلیم فرزند هوشمند را به جدّ تمام بر عهده گیرند تا در لغت عرب و خوض در معارف عالیه و غور در بحار آثار مبارکه نازله از کلک اطهر اعلیٰ و اطلاع به رموز تبلیغ کلمه علیا بین الوری معلوماتی بسزا یابد، و حدود دو سال همه‌گونه اسباب راحت و اقامت جناب استاد را فراهم آوردند. در این باره در همان تاریخ سمندر چنین آمده:

«از جمله علماء ربّانی و فضلاء روحانی استادی و معلّمی جناب ملا علی اکبر اردستانی علیه سلام الله بودند که در اوائل امر، این بزرگوار را در شیراز با حضرت مقدّس خراسانی تازیانه زده مهار نموده در بازار گردانیدند و همواره به ذکر و ثنا و تبلیغ و تعلیم مشغول بودند و این بنده در زمان حضرت والد علیه الرّحمة در تبریز به قدر دو سال در خدمتشان درس خواندم و به اذن حضرت والد در خدمتشان به قزوین آمده به اردستان تشریف بردند و بعد از اعلان امر مبارک ابهی حالت تأمل و تفکّری در ایشان پیدا شد، حتّی در یکی از الواح به این عبد افقر امر می‌فرمایند چیزی به آن معلّم اکبر عرضه دارم لکن طولی نکشید که اراده الله مؤثّر گردید و آن شخص فطن ذکی دقیق پس از تحقیق عمیق از این صراط رقیق گذشته به اعلیٰ مقام ایقان و عرفان رسیده به ذکر و ثنا و تبلیغ مشغول شده تا عروج نمودند...»^{۱۰}

از جمله نمونه‌ای دیگر از مساعی مداوم حضرت نبیل به منظور حصول روحانیت و علم و اطلاع هرچه بیشتر فرزند نیک‌اختر و احتبای الهی، پذیرائی از میهمانی جلیل و بسیار عزیز در قزوین است. در این مورد مرقوم گشته:

«اول عارج به معارج معانی و دارای صفات و اخلاق روحانی قدوة اصحاب یقین جناب آقا میرزا زین العابدین عم اکرم جمال قدم جل اسمه الاعظم بوده که پس از آنکه ازل را از مازندران به بغداد رسانیده بودند از راه قزوین به طهران و مازندران می‌رفتند؛ به اقتضای حکمت و مصلحت حضرت والد چندی ایشان را به بهانه تعلیم این بنده در خانه نگاه داشتند و دوستان و اولیاء آن زمان با نهایت حکمت خدمتشان می‌رسیدند و بعد از چندی به سمت مازندران تشریف بردند. تقریباً بعد از ده سال در لاهیجان خدمتشان رسیده این عبد در حجره تجارت بوده با کمال حکمت تقریباً چهل روز که خدمتشان مشرف بودیم غالباً این بنده از حالات ازل و تفصیلات آن سفر می‌پرسیدم و مترصد شنیدن ذکر فضیلت و کرامتی و مزیت و شرافتی از او بودم، از ایشان جز سکوت و تمکین و صمت و تسلیم چیزی مشاهده نمی‌کردم و از این مطلب بسیار در عجب بودم تا زمان اعلان امرالله در لوح مریم این مضمون زیارت شد که در ذکر وقایع دارالسلام می‌فرمایند که جناب بابا در سنین اولیّه با ما بودند و آگاهی دارند، انشاءالله روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید. آن وقت دانستم که علت سکوت، عدم فضیلت و مزیت بوده.»^{۱۱}

پوشیده نماند که جناب حاجی شیخ محمد نبیل پدر جناب سمندر در عین توجه و مراقبت تام در تعلیم و تربیت و ازدیاد اشتعال و روحانیت فرزند سعادت‌مند سمندر را با وجود صغر سن اکثر ایام همراه خود به بازار و حجره برده به انجام امور مختلفه مربوطه تشویق و تحریص می‌فرمودند تا به تدریج به رموز شغل آباء و اجدادی وارد و مسلط شود تا در آتیه بتواند زمام کسب و تجارت را به دست گرفته خود و خانواده را به خوبی اداره کرده و در خانه را کماکان گشاده داشته و به احسن وجه از عهده امور جلسات یاران و پذیرائی مسافران و عابران و مبلغان و زائران کوی جانان برآید و از این جهت به اصطلاح محروم و بی دست و پا بار نیاید.

«و دیگر مرحوم والد... بعد از شهادت کبری سفری به دارالسلام بغداد رفته... حضور مبارک طلعت ابهی روح ما عده فده مشرف شدند و مرآت را نیز ملاقات نمودند و در آن سفر لوح ناریه از مرآت همراه داشتند که از جمله مضامین آن این بود که هرکه بگوید مرا دیده است کافر است و هرکه بگوید صوت مرا شنیده است مشرک... و دو سه دفعه هم ملازم خودشان مرحوم آقا میرزا محمد را به بغداد فرستادند... اواخر ایام مرحوم والد قصد زیارت و توقف دائمی در دارالسلام داشتند و همه نوع تدارکات دیده و دست و پای تجارت خود را از تبریز جمع کردند و به قزوین تشریف آورده، خواستند به مراسلات قطع شراکت با شریک خود نمایند، میسر نشد، و در اواخر از این علیل مشورت فرمودند... حقیر عرض کردم چون در این وقت مرض چشم من شدت دارد چنانچه ملاحظه می‌فرمائید، والا به اذن شما می‌رفتم [به لاهیجان] کار را انجام می‌دادم. حال می‌ترسم به سبب مسامحه او وقت سفر بگذرد و زمستان بیاید، لهذا خود سرکار عالی چند روزی تشریف ببرید لاهیجان و با شریک رسیدگی محاسبات را فرموده قطع کارها نموده به زودی مراجعت می‌نمائید انشاءالله تعالی... از فردای آن شب تهیّه سفر دیده و اسب

خریدند و روانه لاهیجان شدند. بعد از ورود به آن بلده به فاصله چند روز ناخوش شده و چند روز هم مریض بوده جهان فانی را وداع گفته به عالم روحانی عروج نمودند و سال وفاتشان ۱۲۷۸ بوده است [مطابق ۱۸۶۱ میلادی] ، علیه رحمة الله و غفرانه. جسد مرحوم والد را شریک و اخویشان طاب ثراهما مصحوب مرحوم ملا جعفر طاب ثراه به قزوین فرستادند... و به اقتضای زمان به صحابت جناب آقا محمد حسین خال [دائی جناب سمندر] جسدشان را به بغداد فرستادیم و به اذن و اجازه حضرت کلیم روحی لحضرت الفداء در آن جا مدفون شدند. علیه جواهر عنایات الله و غفرانه»^{۱۲}

در ایام بغداد قبل از اظهار امر مبارک هفت لوح منبع از ساحت اقدس ابهی خطاب به جناب نبیل اکبر نازل و عنایت شده است. همچنین بعد از صعود جناب نبیل الواحی خطاب به ابن نبیل نازل گشت. عنایات و الطاف الهیه در الواح اقدس ابهی که بلافاصله بعد از صعود جناب نبیل اکبر خطاب به ابن نبیل یعنی محمد کاظم از بغداد به خط مبارک ارسال فرمودند این نوجوان تازه پدر از دست داده را که هنوز هجده سال تمام نداشت و در دریای حزن و اندوه غوطه‌ور بود چنان به روح امید و سرور تر و تازه و زنده و مشتعل فرمود که مشتعلاً منجذباً قیام به ذکر و ثنا و تشویق برادر، نبیل ابن نبیل، و سایر افراد خانواده و احبای قزوین که بایان معروف باشند نموده و به اداره محافل و مجالس پرداخته باب خانه پدری را مانند زمان والد ماجد گشاده نگاه داشته کماکان به پذیرائی و خدمت از دل و جان پرداخته زمام حجره قزوین و تجارت جاری در این مدینه و لاهیجان را به دست گرفته طبق دستورات الهیه در الواح مبارکه مذکوره متکی به تأییدات غیبیه راه و روش حضرت نبیل را سرمشق خود قرار داده خود را برای بندگی آستان قدس الهی روز به روز آماده‌تر می‌نمود و بر روحانیت و شور و نشور می‌افزود. جناب سمندر در کتاب تاریخ سمندر اوضاع آن زمان را چنین توصیف می‌کند:

«در آن زمان حالت خلق بیان تقریباً چنان بود که عموماً نظر به اشارات منزله از حضرت ربّ اعلیٰ جلّ و علا توجه به مرآت ازل داشتند و آنچه از شئون قدرتی و آیات و بیّنات از جمال مبارک ابهی می‌دیدند از جانب او می‌پنداشتند... حضرت اسم الله المنیب آقا میرزا آقای کاشانی... در سال ۱۲۷۵ [مطابق ۱۸۵۸ میلادی] به امر مبارک سفری به طهران و قزوین و تبریز کرد و الواحی از جمال مبارک و اوراقی از ازل همراه داشت و در آن زمان این بنده [شیخ محمد کاظم] در خدمت مرحوم والد در تبریز بودم که الواح ایشان را تسلیم نمودند... و بعد به بغداد مراجعت کردند و در زمان مهاجرت جمال مبارک... تا اسلامبول در رکاب مبارک بوده و از آن جا حسب الامر به ایران آمد و در سرّ سرّ به تبلیغ امر مشغول بود تا وقتی که سورة اصحاب به نام آن جناب در طهران رسید و به اذن مبارک اندک اندک پرده را از جمال امر برداشت... و چون سواد سورة اصحاب را که از جمله این عبد مسکین در آن مذکور است به قزوین فرستادند تزلزلی عظیم و انقلابی جسم پدیدار شد و مجالس عدیده برای توضیح مطلب و تبیین مقصد برپا گردید و بعد از مذاکرات و محاورات و مجاهدات [و] رجوع به آیات بیّنات هر کدام از آن جماعت به نحوی و طریقی به

فضل الله هدایت شده به مقام استقامت رسیدند... مگر معدود قلیلی که به اوام خود قناعت نموده و به لوازم مجاهدت موفق نشده و در بحر ضلالت مستغرق گشتند...»^{۱۳}

جلسات مذکوره فوق را ابن نبیل تشکیل داده و به کمال حکمت و شجاعت و مهارت بایان پر آشوب قزوین را به شاهره هدایت یعنی درک مقام امنع اقدس موعود بیان دلالت نموده است و این اولین خدمت مهم این جوان مطلع مشتعل در مدینه تاریخی قزوین است. و اما فتنه ازل که به تحریک و اغوای سید محمد اصفهانی در ادرنه به شدت بالا گرفت و بعد از ارتکاب مظالم عظیمه نسبت به طلعت اقدس ابهی و ادعای دعوتی تازه که «... خود در ساعت و دقیقه معینی مظهر ظهور جدید و مستقلی شده است و ایجاب می کند تا همه مردمان شرق و غرب بدون قید و شرط سر تسلیم در مقابل آن فرود آورند...»^{۱۴} علاوه بر بیان این مطلب هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در مورد مظالم میرزا یحیی و ضربه مخربه او به امرالله و نقض عهد و میثاق طلعت اعلی چنین می فرماید:

«نه واقعه جانگداز شهادت حضرت اعلی، نه سوء قصد پلید به جان شاه و نتایج خونبار آن، نه تبعید قهرآلود جمال مبارک از موطن خود و نه حتی غیبت دو ساله آن جمال منیر در کوه های سلیمانیه هیچ یک از لحاظ نتایج نابودکننده ای که می توانستند به دنبال داشته باشند قابل مقایسه با این اولین ضربه داخلی نبودند که وحدت این جامعه نوخیز را مورد تهدید قرار داده و می رفت تا شکافی عمیق و جبران ناپذیر در بین منسویین آن ایجاد نماید...»^{۱۵}

در چنین طوفان سهمگینی و طغیان عظیمی سمندر که جوانی بیست و دو سه ساله شده بود رساله مستدل و محکم و متینی بر رد اعمال و اقوال ازل نوشت و به ساحت اعز اقدس ابهی به ادرنه فرستاد که موجود است. ایشان می نویسند:

«پوشیده نماند این اوراق عربی را در سال یکهزار و دویست [و] هشتاد و سه هجری قمری ۱۲۸۳ [۱۸۶۶ میلادی] که اعراض مرآت ازل اعلان شد این بنده ذلیل محمد کاظم ابن نبیل اکبر علیه غفران الله مخاطباً بمرآت مزبور نوشته حضور مبارک جمال اقدس ابهی روح ما سواه فداه به ادرنه ارسال نمودم و فضلاً ذکر از این اوراق در رساله ای که در جواب علی محمد سراج نازل شده فرموده اند. توضیحاً تحریر شد؛ حرره العبد المجرم محمد کاظم مذکور به سمندر.»

در باره این رساله ایادی جلیل امرالله جناب طرازالله سمندری چنین می نویسند:

«طلعت من یظهره الله روح ما سواه فداه صریحاً می فرمایند بر هر مؤمن غیور و متمسک به حبل ولای حضرت مکلم طور لازم است که اگر صاحب قلم و بیان است ردی بر رد من اعتراض علی الله مرقوم و مسطور دارد... من جمله از نفوسی که اقدام و اسبق در این عمل مبرور و سعی مشکور بودند پدرم علیه رحمة الله و غفرانه و بهائیه بودند و شاهد بر صدق این مقال بیان شیرین اصدق

الصادقین روحی لاحبائہ الفداء در آثار منیعہ بدیعہ اولیہ است. فی الرسالۃ المبارکۃ فی جواب علی محمد سراج در ذکر آن اجوبہ کافیه می فرمایند، قوله الاحلی: "ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله بما القی الله علی فؤاده الواحی نوشته، در ابتدا به این آیه که از سماء مشیت ظهور قلم نازل شده استدلال نموده قوله عز ذکره: ... قل اللهم انک انت ربّاب السموات و الارض لتوتین الربویة من تشاء و لتنزعن الربویة عن تشاء و لتوتین الامر من تشاء و لتمنعن الامر عن تشاء... و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند. انتهى" و در لوحی دیگر می فرمایند: "استدلالیہ آن جناب بین یدی حاضر و مشهود گشت. فطوبی لک بما اخذت من ابکار الحدائق المعانی. ای کاش از اول امر مطلع می شدی فو الّذی تفرّد بالکبریا که از اول امرش کسی مطلع نه؛ سترناه لحکمة من لدنا. باری، این ایام نعیق و نهیق مرتفع شده و به اطراف الواح نارینه کذبہ ارسال داشته اند و البتہ به آن جناب هم می رسد. باید بحول الله و قوته قلم برداری و آنچه از نفحات روح البهاء بر قلبت القاء می شود در جواب بنویسی. بشر فی نفسک بما قدر الله لک فی مقرّ الاعلی مقام عز رفیع." و در لوحی دیگر نازل: "فطوبی لک یا سمندر النار بما اشتعلت من نار الّتی ظهرت علی هیکل المختار... و قد حضر بین یدی العرش منک کتاب ثم بعده کتاب و اخذ ید القدرة کتابک و توجه الیه طرف الله ربک فضلاً من عنده علیک لتکون من الشاکرین و امرنا الّذی کان حاضر الّدی العرش بان یقرئه فلما قرء سطع منه رائحة القدس الّتی هبت عن شطر قلبک و کذلک نعلم من نشاء و نلهم من نشاء من عبادنا المقرّبین... و شهدنا نار حبک من کلماتک کانها اشتعلت فی کلّ حرف من کتابک. فطوبی لصلب خرجت منه و لامّ حملتک اذا یفتخر بوجودک النبیل فی الملاء الاعلی و انا بعثناه حیثند علی احسن الوجوه و قبلنا منه ما فات عنه فی حیات الاولی و قدرنا له مقام عز رفیع. کلّ ذلك من فضلنا علیک و رحمتنا لک لانک دخلت مقام الّذی لن یدخل فیہ الا الّذینهم لن یرتدوا ابصارهم الی ما خلق فی الابداع... فطوبی لک بما فزت بهذا المقام" الی آخر بیانه الاحلی. و نیز لوح اقدس دیگر: "یا اسم جود، علیک بهائی، نامۀ جناب سمندر علیه بهائی ملاحظه شد. طوبی له و لقلمه و لمن یحبّه لوجهی. از قبل و بعد آنچه در اثبات کلمة الله از قلم او جاری شده لدى المظلوم مقبول. قد نطق بالحقّ یشهد بذلك لسان عظمتی و من معی فی ملکوتی و یطوف حولی. نسئل الله تعالی عن یحفظه عن الظالمین و المعتدین. انه هو القویّ القدر."

جناب ایادی چنین می نویسند:

«باری، بعد از وصول آن تألیف به خاک پای مبارک طلعت من ینظره الله... به خطاب "یا سمندری" ملقب و مخاطب گشتند. معلوم است این فضل اعظم و لطف اتمّ و موهبت بی نظیر و بخشش بی بدیل با آن طیر نحیف چه می کند... پس آن شابّ روحانی و طیر آسمانی بعد از استماع آن خطاب رحمانی... به خدمت آن سیمرغ آشیان بقا تنگ کمر بست. اگرچه به ظاهر مشغول تجارت بودند و لکن امور تبلیغی را مقدّم بر جمیع امور و سرآمد جمیع اعمال می دانستند. در ایام و لیالی هر طالب صادقی و هر مجاهد عارفی را اعمّ از اینکه از هر فرقه و طائفه باشد حتّی

سلسلهٔ علماء که آن ایام منتهای غلّ و بعضا و عدوان و طغیان از ایشان ظاهر بود می‌پذیرفتند و با عالم عالم وقار و دریا دریا اصطبار و جهان جهان سکون و حکمت و مدارا شروع به صحبت می‌کردند، و هیچ وقت متغیّر نمی‌شدند و اعتراضات و احتجاجات نفوس را به کمال ملاحظت و ملامت و ملاحظت بیان و گشاده‌روئی مقابلی می‌نمودند... و از آیات باهرات و کلمات تامّات که اکسیر اعظم بود به موقع خود قرائت و تلاوت می‌فرمودند. خوب در نظر دارم بعضی از سادات و برخی از خاندان علماء و عائله‌ای از بقیّهٔ یموتی‌ها [ازلی‌ها] متجاوز از یک سال دو سال برای تحقیق می‌آمدند و ایشان اظهار ملالت و کسالت و خستگی ننمودند بلکه هر دفعه بر مراتب محبّت و مودّت می‌افزودند و آمدن آنها را دالّ بر تأثیر کلمه و نفوذ امرالله می‌دانستند و حفظ مراتب آنها را از هر جهت منظور می‌نمودند. مکرّر لیالی را که مبتدی داشتند مجلس تا موقع سحر امتداد داشت و البتّه خادمین مجلس به روح و ریحان از خواب و راحت اجتناب نموده با مسرت و نشاطی بی‌نظیر مشغول خدمت بودند، حتّیٰ اماء الله نیز یک وجد و سروری در آن ایام و لیالی داشتند که فوق العاده بود. محبوب عالم گواه است که آن حالات روحانی و عوالم مقدّس از اذکار و بیان این نملةٔ فانی به تقریر و تحریر ننگنجد. در حقیقت عوالم محبّت را به منتها درجه و اعلیٰ رتبه و ابهی مرتبه رساندند. کذلک در بیوت نفوس مبارکه از مخلصین و بندگان مقرّبین آن ماه جبین مواقعی که برای صحبت و آبیاری و تکمیل اطلاعات آنها تأسیس می‌شد تقریباً از دو ساعت از شب رفته شروع و قرب اسحار با مسرت و بشاشتی سرشار تلاوت و گفتار را خاتمه می‌دادند. به به از آن لیالی، به به از آن ایام، به به از آن عوالم، به به از آن عشاق نیر آفاق. بار الها، آن حالات و آن عوالم خلق اراده و خواست تو بود و از تأثیر کلمهٔ تو. کجا رفت؛ چه شد؟ آیا زود نبود تغییر و تبدیلتش؟...»

در مقام حالات و خدمات و شور و انجذاب سمندر چه شاهدی اعظم و اشرف از بیان حقّ در این لوح اقدس ابهی:

«یا اسم جود، فی الحقیقه جناب سمندر علیه بهائی به منظر اکبر ناظرند و بر خدمت قائم. حرارت محبّش را حجابت حایل نشود و سبحات اثر آن را منع ننماید. اگر طالب صادقی از اماکن بعیده دست فرا دارد یمکن اثرش را بیابد. عبد حاضر مطالبش را عرض نمود، به شرف اصغاء و جواب هر دو فائز. سبحان من ینطق و یسمع و یجیب و سبحان من اوقد فی الافئدة و القلوب ما اجتنبها الی الحقّ علام الغیوب. انتهى»

بلایا و رزایا - سفرهای جناب سمندر

در بارهٔ بلایا و رزایا که بر جناب سمندر چه در ایام طفولیت و زمان حیات والد ماجد و چه در طول زندگی وارد شد اگر بخواهم حرفی ذکر نمایم از حوصلهٔ این اوراق بیرون است. لذا احسن آنکه

فرموده صاحب عالم را مذکور دارم، قوله تعالی: «در جمیع احوال مراقب امرالله باشید. در سیل دوست شدائد و بلائیای لاتحصی حمل نمودید. اجر آن ضایع نشده و نخواهد شد. ان اطمئن انه لهو المقتدر القدير. انتهي» و نیز در این زمینه دوستان عزیز می‌توانند به تاریخ سمندر مراجعه فرمایند. و اما اسفار جناب سمندر، ایشان از روزگار طفولیت تا دو سال قبل از ترک این جهان طبق یادداشت به خط خود سی و یک سفر در داخل و خارج ایران انجام داده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود. این یادداشت‌ها در سال ۱۳۳۳ قمری از گنجینه خاطره از قلم جاری شده از این قرار:

«سفر اول این عبد افقر در سال هزار و دویست [و] هفتاد و یک به امر و اذن حضرت مرفوع والد همراه مرحوم عمو آقا محمد رضا به لاهیجان سنّ یازده سال در بعض کوه‌ها که سواره نمی‌شد رفت به امر عمّ مرحوم، مکاری [یعنی صاحب چارپایان سواری] مرا به دوش برده منزل در لاهیجان شب‌ها در خانه مرحوم میرور عمّ کریم مشهدی محمد رحیم طاب ثراه و روزها سرای محمد علی خان حجره خودمان که مرحوم ارباب آقا مرتضی قلی طاب ثراه شریک والد مرحوم مقیم بودند توقف تخمین یک سال... سفر دوم حسب الامر حضرت والد علیه الرحمة الله با مرحوم خالو کربلانی محمد حسین طاب ثراه و مغفور آقا میرزا محمد ملازم مرحوم والد کجاوه نشسته به تبریز رفتیم که جناب والد روحی فداه تبریز تشریف داشتند و مخصوص بردن بنده ملازم خود را فرستاده و امر فرموده بودند که جناب خالو هم با بنده تشریف فرما شوند... [تمام این مدت را ایشان خدمت والد بودند تا اول محرم ۱۲۷۴ پدر عزیز و آقا میرزا محمد ملازمان و حاجی میرزا آقا نام تبریزی که او هم خادمشان بوده سفر کرده به رشت می‌رسند] بعد لاهیجان رفتیم... به قدر دو ماه مانده حساب‌های خود را رسیدگی فرمودند، در خدمتشان از راه دیلمان به قزوین رفتیم. سفر سوم چون بعد از ختم زمستان آن سال در قزوین مرحوم حاجی نصیر شهر علیه رحمة الله را گرفته طهران بردند لهذا مرحوم والد تنها با مرحوم رمضان خان علیه الرحمة به تبریز تشریف بردند. بعد... نوشتند این عبد حاجی آقای تبریزی آدمشان را برداشته با کربلانی رفیع مکاری حصاری به تبریز رفتیم. طولی نکشید که محرم هزار و دویست و هفتاد و پنج رسید و جناب مستطاب آخوند ملا علی اکبر اردستانی علیه الرحمة تبریز آمده شب‌ها را در حجره و روزها به معلمی نوه‌های مرحوم حاجی میر محمد حسین طباطبائی مشغول بودند و این بنده هم خدمتشان صبح‌ها و شب‌ها درس مقدمات عربی که هیچ نخوانده بودم می‌خواندم. تقریباً دو سال ایام تحصیل بود... تا در خدمت مرحوم آخوند به اذن حضرت والد علیهما بهاء الله به قزوین آمدم و این وقت نزدیک به ماه محرم بود که اواخر سال ۱۲۷۶ باشد و مرحوم آخوند یک هفته قزوین مانده مراجعت به وطن خود اردستان فرمودند و سال هزار و دویست [و] هفتاد و هفت رسید و حضرت والد هم به قزوین تشریف آوردند... سفر پنجم این عبد افقر طهران، این اول سفر طهران است که به مصاحبت و همراهی مرحوم ملا ابوالحسن جهرمی شیرازی که در قزوین تبلیغ شده بودند به طهران آمدم، منزل اخیراً سرای امیر شد، زیاده از دو ماه بودیم، خدمت

مرحوم مبرور حاجی میرزا رضا قلی و مرحوم آقا میرزا تقی علیهما رحمة الله که در تبریز و قزوین دیده و با جناب والد دوست بودند ملاقات شد و همچنین سایر دوستان آن زمان از قبیل مرحوم آقا سید عبدالهادی و آقا محمد جواد قزوینی و جناب حاجی میرزا محمد عطار و پسرشان جناب آقا محمد کریم عطار و حضرات آقایان تفرشی مرحوم آقا میرزا نصرالله و اخوان ایشان و مرحوم آقا میرزا محمد حسین منجم باشی و مرحوم حکیم مسیح کلیمی و دیگران می‌رسیدیم و حالت حبّ و اشتعال داشتیم ولی از مهاجرت جمال قدم جلّ ذکره از بغداد کلّ ملول بودند و بودیم... سفر ششم از راه رشت لاهیجان- در بین سال هزار و دویست و هشتاد به خیال مسافرت به ادرنه از قزوین از راه رشت به لاهیجان رفتیم. این اول سفر مرحوم اخوی حاجی شیخ محمد علی علیه الرّحمة است که برای سختی زمستان کجاوه نشسته با جمعی دوستان از قبیل مرحوم آقا میرزا نصرالله و برادرش و مرحوم آقا میرزا عیسی قزوینی علیهم غفران الله رشت رفته از آن جا بنده با جناب اخوی لاهیجان رفتیم، مسافرت وفق نداده [یعنی سفر به ادرنه برای زیارت طلعت ابهی] تقریباً یک سال و نیم بنده لاهیجان ماندم و مرحوم اخوی را قزوین به دیدن محترمه والده علیها رحمة الله فرستادم و باز مراجعت به لاهیجان نموده تحصیل خطّ و عربی می‌نمودند... باری، مراجعت از این سفر با اخوی... به قزوین شد. در این بین ها سال هزار و دویست [و] هشتاد و یک گذشت و سال هزار و هشتاد و دو رسید... سفر هفتم طهران- چون از الواح و آثار انوار و اذکار امر جدید اشراق می‌نمود و سبب حیرت بود سفری به طهران پیش آمد و مرحوم اخوی حاجی شیخ محمد علی را برداشته طهران رفتیم و سرای امیر منزل نموده خدمت مرحوم مبرور حاجی میرزا رضا قلی طاب ثراه رسیده [ایشان اخوی جمال مبارک اند] و از قضا آقا میرزا هادی پسر ازل هم طهران بوده ملاقات کرده با دوستان مثل سفر قبل معاشرت داشته بعد به قزوین مراجعت نمودیم... سفر هشتم لاهیجان- در سال هزار و دویست [و] هشتاد و دو پرده به کئی از روی کار ازل برداشته شد و در سال بعد آن انقلاب در بیشتر بلاد ایران برای احباب شد و در آغاز آن سال این عبد متأهل شده بودم و در همان سال محترمه والده مرحومه شدند و در اواخر آن سال فرزندی آقا میرزا عبدالحسین را خدا عطا فرمود... [این جا که ذکر انقلاب نموده‌اند همان است که به اثر نشر سورة اصحاب بین بایان ایران ایجاد شد و به تدریج اما به سرعت جامعه بهائی تأسیس گردید و بیان این مطلب از پیش گذشت.] سفر دهم... در غرّه شعبان هزار و دویست و نود از قزوین با مرحوم حاجی حسن خالو و جمعی رشت رفته حاجی نصیر را با قدری مال التجاره برداشته از راه بادکوبه و گنجه و تفلیس و اسلامبول به ارض مقدّس عکاء رفتیم و سال تجدید شد. به قدر سه ماه مشرف بوده هم از راه اسلامبول به رشت مراجعت نموده و سفر مختصری هم برای ابلاغ الواح به لاهیجان رفته تا به قزوین معاودت شد تقریباً چهارده ماه طول مدّت این سفر بود و ضمناً خرید و فروش تجارتي هم شد و سال ۱۲۹۱ نزدیک به اتمام بود... سفر دوازدهم- چند سال اقامت در قزوین و مشغول به تجارت بودیم... در سال ۱۲۹۹ حاجی اخوی از راه رشت به اسلامبول حسب الاذن رفتند و تا هزار و سیصد و هفت در آن ولایت مانده دو دفعه در عکاء

مشرف شده اخیراً در اسلامبول مرحوم شدند [۹ رجب ۱۳۰۷] و بعد از وفات ایشان این بنده با مرحوم جناب ملا علی معلّم علیه بهاء الله از راه رشت و اسلامبول بعد از زیارت قبر مرحوم اخوی به عکاء به آستان اعلی مشرف گردیدیم و بعد از دو ماه سنه ۱۳۰۸ مرخص شده با جمعی مراجعت نمودیم. در این سفر اسکندریه و رمله هم رفتیم.»

در مورد این سفر ایادی امرالله این گونه مرقوم فرموده‌اند:

«باری، آن طیر ناری از این سفر الهی و تشرّف در طور رحمانی و اصغاء نداء مکلم آسمانی و ملاحظه نزول آیات و ظهور بیّنات و مشاهده امواج مواهب و الطاف و در هر کوزه از تشرّف استماع یک سلسله از حکم و مصالح امریه و نصایح و مواعظ در هر مقام و زمینه... و فضلاً و رأفتاً ذکر قبول خدمات ماضیه و امر به مقاومت و استقامت در مقابل حوادث کونیّه و سوانح یومیّه... و تأکیدات اکیده به تربیت و تهذیب اخلاق هیئت موجوده مراجعت نمودند. معلوم است آن بحر اعظم ذخاژ دراری بی‌پایان و جواهر بی‌کران و مرجان‌های فضل و احسان را در ایام توقّف و تشرّف به اندازه استعداد و ظرفیت و لیاقت و قابلیت هر فردی عنایت می‌فرمود... زمان بازگشت می‌رسید و به کلمه مبارکه فی امان الله و حفظه مخاطب می‌گشت... اولیاء الله با این قوی قوای ملوک و مملوک ارض را مقاومت نمودند... بعد از مراجعت از این سفر حضرت پدر کم‌تر به حجره میل و رغبت می‌نمودند. بیشتر اوقات خویش را به امور روحانی و وظائف امری و تحریرات به بلاد و ملاقات با اصحاب و داد و مؤانست با کلمات و صحبت با طالبین و تدریس جوانان به سر می‌بردند... تا اینکه یک سنه گذشت و نظر به مذاکراتی که قبلاً و بعداً در ساحت اقدس به میان آمده و مطرح شده بود و اذن و اجازه عطا گشته بود والد ماجد این ناتوان را با همشیره قرار بود با جدّه محترمه صاحب خانم والده والدهام روانه ساحت اقدس نمایند که طولی نکشید جدّه صعود به ملکوت الهی نمودند و قدری گذشت، تصمیم گرفتند که فی التأخیر آفات، فوری در اوّل ربیع الاول سنه ۱۳۰۹ هجری به همراه محترمه هاجر خانم خاله علیها رحمة الله و بهائیه با جمعی که از طهران وارد و عازم بودند روانه فرمودند. چون از افق ایران دور شدیم فرمان ثانی از آسمان مشیت الهی به مضمون ذیل صادر، چون عودت ممکن نبود پدر تصوّر می‌فرماید که می‌روند به شرف لقاء فائز شده مراجعت می‌نمایند. قوله تعالی: "یا سمندر، علیک بهاء الله و عنایت. نسل الله ان یفتح علی وجوهکم ابواب فضله و عطائه... و آنچه در باره امانت جناب عبد حاضر لدی العرش عرض نموده این ایام حکمت اقتضای حرکت ننموده و نمی‌نماید" الی آخر بیانہ الاحلی.»

ازدواج دختر ایشان نوریّه ملقبه به ثریا با میرزا ضیاءالله

«باری، بعد از تشرّف به آستان مقدّس طلعت مقصود و مشاهده و ملاحظه ظهور و بروز الطاف غیر محدود آن مربّی غیب و شهود، امانت را به نام ضیاء نامزد فرمودند... تا ید قضاء و اراده سلطان یفعل ما یشاء بر غروب و افول هیکل مقدّسش از افق امکان و طلوع و اشراق انوارش از ملکوت پنهان پیمان تعلق گرفت؛ به ملکوتش صعود فرمود و امکان و ساکنین آن را به حسرت بی پایان مبتلا فرمود... این نملّه ضعیف بعضی از آن وقایع را در مقام دیگر اشاره خواهد نمود... در جمیع دقائق حیاتم و اوان و اوقاتم از محبوب امکانم و طلعت بی مثال جانانم با عجز و قصور بی پایانم می طلبم که لسان و قلم و قلب و فکر را از کوچکترین خطائی محفوظ و از هر اشتباه و نسیانی مصون و محروس فرماید، آنّه هو الحارس الحافظ المقتدر القدير.»

یک سال بعد از افول شمس اقدس ابهی حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه ثریا را به عقد ضیاءالله درآوردند. باز رجوع می کنیم به یادداشت جناب طرازالله سمندری:

«سنه شداد تحقّق جست و مواعید در کتاب ظاهرگشت... صاحب کلمه حسبن کتاب الله کزّه اخری علم مخالفت و مغایرت بلند نمود و عونه و انصاری برای خویش گرد خود جمع کرد و شبهه و ریب و ریا و کید را تجدید و مخالفین و مغایرین را ترقیب و تشجیع و تطمیع و تعلیم بر فساد و هتک حرمت امرالله کرد و نمود آنچه نمود... همشیره مخدوع البته متابعت و پیروی قرین خود می نمود و تابع افکار امّ الفساد اعنی امّ مرکز نقض بود. چهار سنه پیش طول نکشید که قرینش قرینه را گذاشت و آشیان تهی و خالی ساخت. مکاتیبی از او می رسید. به راستی مؤثر بود. مفاد آنکه بعد غروب مالک ایجاد یگانه مسرت خاطر قرین بی قرینم بود، آن هم از دست رفت و کارم صبح و شام گریه و زاری و مناجات با حضرت باری است... حال سنه ۱۳۱۵ هزار و سیصد و پانزده قمری است، به سلامت [با جناب آقا میرزا اسدالله صباغ شهید یزدی] حرکت نموده رفتیم که با تأییدات الهی و رضای طلعت عهد صمدانی همشیره را از آن جا حرکت داده همراه خود به ایران بیاورم چه که به ظاهر تعلقی مادّی باقی نمانده بود، لعلّ از دام نقض رهائی یابد... به بیروت رسیدیم و آن جا به واسطه حضرت آقا محمّد مصطفی بغدادی طلب اذن حضور و تشرّف نمودیم. اذن عطا شد تا اینکه در آن سراپرده عظمت و جلالت میثاق الله وارد و فائز و به لقاء مرکز عبودیتّ لله الحقّ مشرف، چهار ماه و ده روز امتداد آن سفر بهجت اثر بود، که مرکز نقض اذن ملاقات به همشیره با برادر خود که یک ماه راه برّ و بحر طیّ نموده نداد چه که نگران بود مبادا حبّ اخوت و ملاقات او را منصرف از مصدر نقض و اتباع او نماید... لهذا این نابود کما ینبغی به سوء اخلاق حضرات پی بردم و مظلومیت مرکز عهد جمال قدم را مجسم دیدم و با آن رفیق شفیق برای رضوان مراجعت به قزوین نمودم، ولی صریحاً فرمودند "جناب سمندر را می طلبم، مطمئن باش. حال او راق نقض در جمیع بلاد ایران پراکنده شده، وجود ایشان در قزوین مانند کُنده است، اجوبه مرقوم می دارند و حراست مستضعفین می نمایند. نتایج توقّفشان عظیم است."»

این بود در اوائل سنه ۱۳۱۷ توقیعی به خط مبارک عنایت گشت و به صرف اراده احضار فرمودند... حضرت پدر سمندر و امة البهاء والده معصومه خانم و جناب اخوی غلام بهاء و محترمه زن عمو والده آقای نیل زاده و حضرت آقا علی ارباب قزوینی ابن حاجی نصیر شهید آهنگ آستان مقدس نمودند و عیون و ابصار خویش را به لقای آن دلبر بی همتا روشن و منور ساختند و چون روز دوّم رسید امر و مقرر فرمودند که برای زیارت روضه مبارکه مهیا و آماده شوند؛ چون داخل محوطه روضه مبارکه شدند همشیره در آن جا مشغول تضرع و زاری و جزع و بی قراری بوده، طرفین متوجه یکدیگر شده معلوم است چه حالی دست می دهد، چه قرب نه ۹ سنه بوده ابوبن فرزند خود را ملاقات نموده... بیان آن حال و چگونگی آن احوال و حوادث و وقایع آن عصر و ليله در آن بقعه مبارکه و رفتار و کردار و اقوال و اذکار و روش ناهنجار ناقضین عنود و اخوان حسود را حضرت پدر با قلبی مجروح و هیكلی افروخته و قلمی مؤدب و عباراتی متین در عکاء تدوین نموده به طور مکتوب ارسال مصر فرموده و آن جزوه حقایق واقعه و رمزی از ملاحظه آن حرکات نالایقه بوده، و حضرت حاج میرزا حسین علیه رحمة الله طبع و منتشر در بلاد فرمودند تا وضع و شریف کاملاً به دسائس حزب فتور واقف شوند. این سفر بیست و دو روز بیشتر امتداد نیافت چه که فتنه و فساد اهل طغیان غلیظ بود و جور و عدوان ناقضین در هر سرزمین شدید...»

فانی یادنویس های حضرت ایادی را با اینکه عین عبارات ایشان است بسیار مختصر کرده معروض می دارد. سایر قسمت ها نیز به همین شیوه تهیه شده نظر به کوتاهی فرصت و محدودیت اوراق.

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گیرد قسمت یکروزه ای

قضیه ثریا که نام مولودی وی نوریّه بوده یکی از وقایع مهمه و امتحانات شدیده حضرت سمندر نار موقده و عائله ایشان بوده است. در این باره جناب ایادی در جای دیگر نوشته اند:

«بسیار عنایت در باره پدرم و خدمات ایشان از بدو شباب تا آن روز و استقامت ایشان و اهمیت این امتحان عظیم و افکار ناقضین عنود و اخوان حسود و مقاومت و استقامت پدرم [ذکر نمودند] ... فرمودند اگر کسی بگوید جناب سمندر شق الشمس نموده درست گفته است، و فرمودند شق الشمس کردند. حضرت حاجی اشاره کردند، برخاستم اقدام مبارک را بوسیدم.»

در همین سفر روزی حضرت ورقه مبارکه علیا به جناب سمندری فرمودند: شما هم به آتش ما سوختید. مقصود آن حضرت آتش فتنه ناقضین و قضیه ثریا بوده. این سفر مهم جناب سمندر را با اجازه دوستان زینت بخش این گفتار می نماید:

«سفر بیست و نهم - روز پنجشنبه سیزدهم شهر ذی حجه ۱۳۳۲ هزار و سیصد و سی و دو طرف عصر پاکتی از حضرت مولی الوری عبدالبهاء روح ما سواه فداه به نام این علیل و حضرت

مستطاب حکیم الهی آقا میرزا موسی خان حکیم باشی رسید که برای تألیف اولیاء اهل محفل روحانی طهران به سرعت با همدیگر مسافرت نمائیم... عصر جمعه نزدیک غروب از شهر خارج شده با کالسکه روانه طهران شدیم. فردا عصر که شنبه ۱۵ پانزدهم ذی حجه بود وارد طهران شده در خانه حضرت حاجی غلام رضای اصفهانی امین دام توفیقه منزل نموده پانزده روز طول اقامت این سفر مبارک اثر و در ضمن با نهایت ملاحظه و حکمت به لوازم این امر و خدمت اقدام گردید...»

این دستخط طاعت میثاق روح ما سواه فداه وضع آن روز را به خوبی نشان می دهد و اعتماد شدید حق را به این دو بنده جان برکف آشکار می سازد:

«محرمانه. هو الله - ای دو نفس مبارک، در این ایام حوادثی می رسد که به کلی عبدالبهاء را اسیر فراش نموده و تب عصبی اشتداد یافته و از کثرت فکر مرض سهر عارض شده. در طهران مشاکل شتی حاصل؛ عبدالبهاء در حل آن حیران بود که امروز تازه معلوم شده که در بین اعضاء محفل روحانی نیز نهایت اختلاف موجود و این به کلی بنیان امر را متلاشی خواهد نمود و حزب یحیی را قوت خواهد داد. لهدا شما به کمال سرعت به طهران روید و به هر نوع است اعضای محفل روحانی را صلح دهید والا به کلی امرالله مضمحل گردد، جمیع زحمات و صدمات و بلایا و سجن جمال قدم در خاطر نمانده، عوض آنکه شب و روز به جانفشانی قیام نمائیم به هواهای دیگر افتاده ایم. تبلیغ به کلی نسیاً نسیاً شده، چیزی که زیاد گشته مکالمات و مباحثات بی نتیجه. باری، این عبد در حالت تب این نامه نگارد و حال بعد از سفر سه سال در کوه و صحرا و دریا به امید حسن ختام حیات رو به سجن اعظم می رود که شاید آنچه نهایت آرزوی دل و جان است حاصل گردد. جمال قدم در حال مسجونی صعود فرمودند. چقدر انسان بی وفا و پرجفا باشد که راضی شود در حالت آزادی به جهان دیگر شتابد. باری، به زودی دریابید که کار بسیار مشکل گشته و عن قریب نتایج بسیار مضره حاصل خواهد شد. حضرات در طهران ابدأ ملتفت نیستند. اعدا در کمین و به جمیع وسائل در اطفای سراج الهی جاهد. یحیائی ها تازه [ت] را با چند نفر به امریکا فرستاده اند تا در امرالله در آن جا رخنه نمایند و حضرات احباب به نزاع و جدال با یکدیگر مشغول. دیگر معلوم است که نتیجه چه خواهد شد. و علیکما البهاء الابهی. عبدالبهاء عبّاس.»

بعضی از خدمات دیگر ایشان

جناب سمندر چند سفر دیگر به طهران رفتند. یکی دیگر برای شرکت در تألیف کتاب کشف الغطاء یا جناب آقا سید مهدی و جناب نعیم و بعضی ایادی جلیله و فضلاء به امر مبارک حضرت عبدالبهاء. و سفری دو سه ماهه به دعوت حضرات ایادی برای تدریس کتاب مستطاب بیان به یاران و جوانان و سفری هم به دعوت محفل مقدّس روحانی رشت به همین منظور و مواجهه با ازیان آن

سامان و سفری برای تبلیغ و تشویق و اشتعال یاران آذربایجان که همه آنها مورد الطاف و عنایات طلعت پیمان روح ما سواه فداه در الواح مبارکه واقع شده است. ایشان شب و روز به تبلیغ امر در بین جمیع ملل و فرق از مسلم و مسیحی و یهود و زردشتی به نهایت حکمت و مهارت مشغول و موفق بودند و ازلیان متعصب را در همه جا منکوب نمودند، با همت موفور آقا میرزا یحیی صراف پسر کربلائی محمد حسن تاجر قزوینی مشهور به فتی را که حکایتی طولانی و خواندنی دارد تبلیغ فرمودند به نحوی که اثری از پیروان یحیی در این شهر باقی نماند. در عین حال تعلیم و تربیت اطفال خود و برادر نیک‌اختر و بعضی دیگر را فوق العاده اهمیت داده جناب ملا علی فرزند ملا حسین رودباری قزوینی را که خود تبلیغ فرموده بودند در منزل وسیع خود مستقر نموده این مرد جلیل به علم و خط و ایمان آنان را روز و شب تعلیم و تربیت می‌فرمود و مورد عنایات جمال ابهی جل جلاله واقع شدند، قوله تعالی و تقدس:

«اینکه در باره معلم نوشته بودند انا قبلنا منه ما عمل فی سبیل الله رب العالمین. انت اول معلم فاز بالرضاء و ذکره الله فی کتابه المبین... انا جعلنا اجر ما عملته فی سبیله هذه الآیات و ارسلناها الیک لتشکر ربک الامر الحکیم و بها خلدنا ذکرك و جعلناک مذکوراً فی مکاتب العالم کلها. ان ربک هو المقدر القدير... انشاء الله عنایت دیگر هم در باره او خواهد شد، خلعت هم عنایت می‌شود.»

و در لوح دیگر خطاب به حاجی ابوالحسن امین می‌فرماید:

«مطلب دیگر آنکه حسب الامر یک ثوب عبای بسیار خوب مرغوب ممتاز یا از عباهای اعلای نائین و یا احساء تحصیل نمایند و به معلم اطفال جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی به اسم حق بدهید چه که مدتی قبل خطوط اطفال را که نزدش تحصیل می‌نمودند به ساحت اقدس ارسال داشتند و به او وعده خلعت داده شد. مکرر فرمودند باید عبای بسیار ممتاز باشد.»

آثار و تألیفات

و اما آثار و تألیفات جناب سمندر، یکی رساله‌ای عربی است در ردّ دعاوی ازل که ذکر آن از پیش گذشت و دیگر تاریخ ایشان است که مؤسسه ملی مطبوعات امری به تاریخ ۱۳۱ بدیع در طهران منتشر فرموده‌اند که با ملحقات به آن پانصد و بیست صفحه شده. هیکل مبارک در ترجمه تاریخ نبیل آن را مورد توجه قرار داده‌اند و به آن استناد فرموده‌اند و مؤلفین بهائی نیز از آن بهره‌ور شده‌اند. و نیز رساله‌ای است در باره حادثه ملاقات ثریا در روضه مبارکه که جناب سمندر در عکاء آن را تدوین نموده‌اند و در سنه ۱۳۱۷ قمری در مصر به چاپ رسیده است. و دیگر تاریخچه‌ای است در ذکر مشاهیر مؤمنین قزوین و در آخرش مختصری از ایام حضرت اعلی در آذربایجان مذکور گشته، در سنه ۱۳۲۰ پایان یافته، و دیگری شرح مختصری است از این دو ظهور اعظم و ذکر جناب طاهره هم شده و نیز شرحی که به خواهش کشیش روسی در باره جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم

رشتی برای او نوشته‌اند به آن افزوده‌اند. این تاریخچه به سال ۱۳۲۶ مرقوم گشته. و دیگر استدلالیه‌ای است به صورت سؤال و جواب در دفع شبهات ازلی‌ها که خلاصه‌ای است از آنچه در این باره به یاران قزوین و طهران تدریس نموده‌اند. این استدلالیه در ۱۳۲۹ به پایان رسیده. و دیگر شرح حیات خود و برادر مهرپرور و عائله هر دو به طور مختصر تا سال ۱۳۳۳ قمری و دیگر رساله‌ای کوتاه در شرح احوال حضرت طاهره است به خواهش امة الاعلی سرکار دکتر مودی خانم آمریکائی و دیگر استدلالیه‌ای است در مورد عهد و میثاق الهی. و اما الواح مبارکه نازله از قلم ابهی خطاب به نبیل اکبر و سمندر و اخویشان نبیل ابن نبیل و سایر افراد خانواده مجموعاً بالغ بر حدود هشت هزار بیت می‌گردد که از جمله شامل ۱۸۶ لوح مبارک می‌شود و از کلک معنیر طلعت میثاق ۲۰۸ لوح که سوادش زیارت شده نازل گردیده که جمعاً می‌شود ۳۹۴ طغری یا لوح.

همسر و فرزندان

جناب سمندر در بیست و دو سالگی با دختر عموی خود محترمه فاطمه سلطان خانم ازدواج نمودند و هفت هشت سال بعد با صبیئه آقا مهدی فرهادی محترمه معصومه خانم و این دو مؤمنه موقنه در منزل وسیع و پر نعمت ایشان در نهایت دوستی و محبت به خدمات و پذیرائی دائمی واردین از احباء و اولیاء موقق و سرافراز بودند. از زوجه اول خداوند سه پسر و دو دختر عطا فرمود که عبارت باشند از جناب آقا میرزا عبدالحسین، جناب آقا میرزا غلام علی ملقب به غلام بهاء، جناب آقا میرزا عبدالله، محترمه ذکریه خانم و محترمه حبیبه خانم. و از همسر ثانی خداوند دو پسر و سه دختر مرحمت فرمود که عبارتند از جناب آقا میرزا طرازالله، جناب آقا میرزا عنایت الله معروف به کاظم‌اف، محترمه مهریه خانم و محترمه خاتون جان خانم و نوریه خانم که همان ثریا باشد. به جز ثریا این برادران و خواهران در ظل الطاف رب رحیم رحمن عائله‌های متعدده تأسیس نموده‌اند و عدده کثیری از نواده و نتیجه در اطراف و اکناف جهان متفرق و متشردند و گروهی به فضل الهی مهاجرند. برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمائید به شجره‌نامه خانواده که جناب آقای روح الله سمندری با پشتکار و دقت و زحمت فراوان تدوین فرموده‌اند.

جناب ایادی مرقوم نموده‌اند: تولد متصاعد الی الله پدرم آقا شیخ محمد کاظم ملقب به سمندر در هفدهم شهر محرم سنه ۱۲۶۰ در شهر قزوین و صعودشان به ملکوت الهی در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۶ مطابق با ۵ فوریه ۱۹۱۸ میلادی نیز در قزوین بوده. ماده تاریخ عروج ایشان را متعدد از احبای مخلصین و شعرای نازنین نوشته‌اند، ولی آنچه در خاطر این بنده ناتوان مانده چنین است:

همین که کرد سمندر صعود بر ملکوت ندا شنید ز سلطان غیب مغفوری

۱۳۳۶

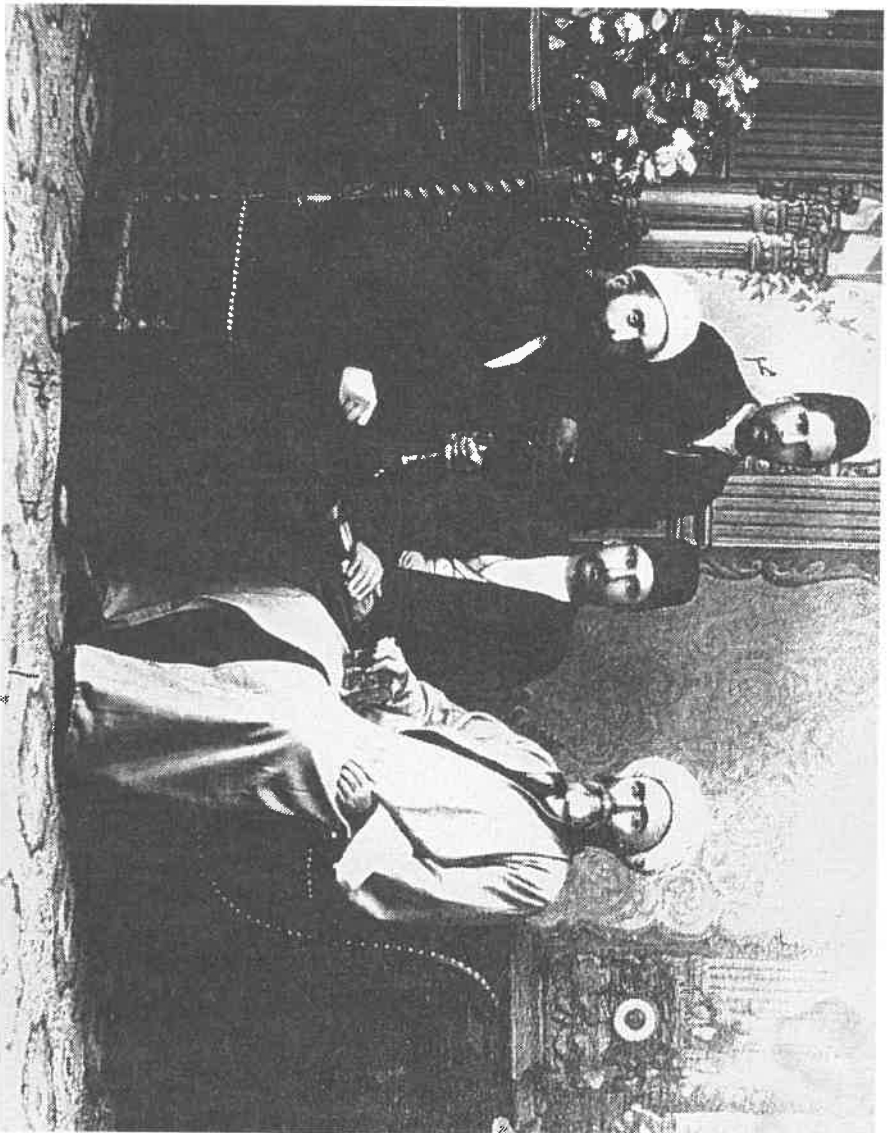
مرحوم بصر هم چنین نگاشته‌اند:

برای سال صعودت ز خامه بصر چنین برآمد مغفوری از خدا غفور

۱۳۳۶

یادداشت‌ها

- ۱- کتاب ایقان (قاهره: فرج الله زکّی الکردی، ۱۳۵۲ ه. ق.)، ص ۴۷.
- ۲- آمدن این طایفه به قزوین را چندین بار از جناب کاظم‌اف شنیده‌ام.
- ۳- تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب.)، ص ۴۱۷.
- ۴- همان جا، صص ۴۶۴-۴۶۵.
- ۵- همان جا، صص ۱۸-۱۹.
- ۶- همان جا، صص ۱۹-۲۰.
- ۷- همان جا، صص ۱۹ و ۱۵۲ تا ۱۵۹.
- ۸- همان جا، صص ۳۴-۳۵.
- ۹- همان جا، صص ۲۰-۲۱.
- ۱۰- همان جا، صص ۱۷۱-۱۷۲.
- ۱۱- همان جا، صص ۱۶۱-۱۶۲.
- ۱۲- همان جا، صص ۱۵۹ و ۳۲-۳۳.
- ۱۳- همان جا، صص ۱۶۰ و ۲۲۷ تا ۲۲۹.
- ۱۴- حسن موقر بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد: جرج رونالد، ۱۹۸۹ م.) ترجمه مینو ثابت، صص ۲۹۶.
- ۱۵- همان جا، ص ۲۸۷.



از راست: ۱- حاج میرزا محمد علی افغان، ۲- آقا شیخ محمد علی 'نبیل ابن نبیل'، ۳- آقا محمد علی تبا کو فروش اصفهانی، ۴- آقا میرزا عبدالحسین سمندری
(این عکس در سال ۱۳۰۳ ه. ق. در استانبول گرفته شده است)